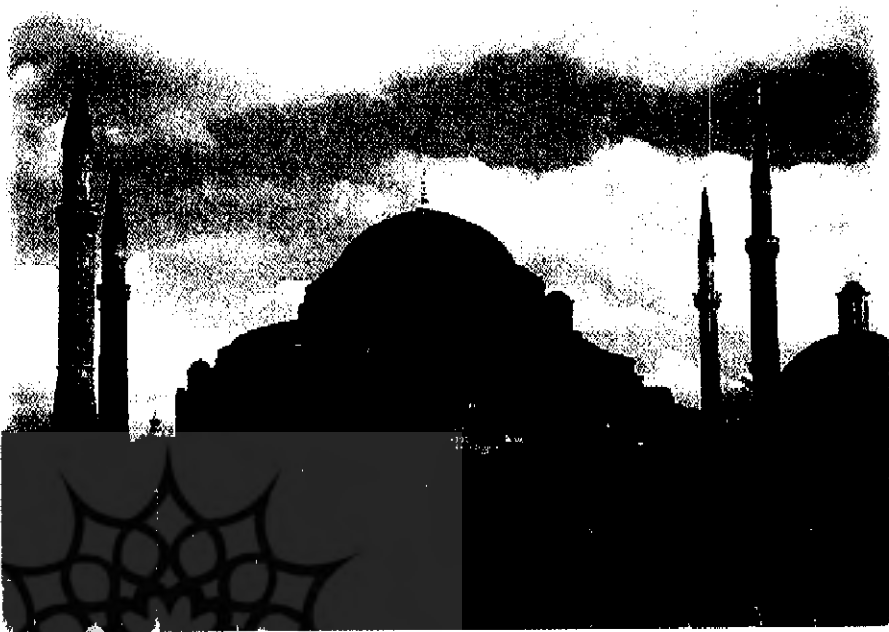


نه از ملک عراقینم، نه از خاک خراسانم  
 نه از دنیا، نه از عبا، نه از جنت، نه از دوزخ<sup>۱</sup>  
 نه از آدم، نه از حوا، نه از فردوس و رضوانم<sup>۲</sup>  
 مکانم لامکان باشد، نشانم بی نشان باشد  
 نه تن باشد نه جان باشد، که من از جان جانانم<sup>۳</sup>  
 اما اگر تصور کنیم که همه اشعار مولوی  
 اینگونه مؤید شمول‌گرایی دینی است، به خطا  
 رفته‌ایم. آنه ماری شیمیل بر موضوع مهمی  
 درباره کلیت جهان‌بینی مولوی اشاره می‌کند که  
 خوانندگان غربی آثار مولوی باید بدان توجه  
 داشته باشند. وی می‌گوید: «امروزی‌ها غالباً از  
 کل اشعار مولوی تنها ترجمه‌های دست دوم  
 بسیار مبهم و تنها آن اشعاری که از عشق و وجد  
 و مستی و سماع سخن گفته برمی‌گزینند. نقش  
 پیامبر اسلام در اشعار مولوی در این منابع دست  
 دوم مغفول مانده است»<sup>۴</sup>. مولوی در درجه اول و  
 مهمتر از هر چیز مسلمانی است که اسلام را دینی  
 کامل می‌داند، زیرا در سوره مانده آیه ۳ آمده  
 که: «محمد (ص) فرستاده شد تا دین را کامل  
 کند» و در سوره بقره آیات ۱۱۱ تا ۱۱۳ اشاره  
 به جهانی بودن اسلام و برتری آن بر مسیحیت  
 و یهودیت دارد.

بررسی و تحقیق در انبوه اشعار مولوی روشن  
 می‌سازد که فهم او از مسیحیت، بازتاب سنت  
 اسلامی است. جامی عارف مشهور ایرانی سده  
 دهم هجری / پانزدهم میلادی<sup>۵</sup> در توصیف  
 مثنوی مولوی (شاهکاری مرکب از ۲۵ هزار بیت  
 شعر) به خوبی تأثیرپذیری قوی مولوی از سنت  
 اسلامی را بیان می‌کند و می‌گوید: هرکس مثنوی  
 را هر صبح و شام بخواند، آتش جهنم بر او  
 نبارد! «علاوه بر این، جامی به بیان الهامی بودن  
 مثنوی که موجب ارتقاء معنوی و روحانی مولوی  
 می‌گردد، می‌پردازد»<sup>۶</sup>.

این فصل ضمن بررسی نگرش مولوی به  
 مسیحیت، ما را از گستره شمول‌گرایی دینی  
 مولوی آگاه می‌سازد. از مواردی که به تحلیل  
 برداشت مولوی از مسیحیت کمک می‌کند نقش  
 خود عیسی (ع) است. عیسی (ع) در آثار مولوی  
 شخصیتی دارای چند بعد است. گاهی پیامبری  
 مسلمان است که در مقطعی از تاریخ ظهور کرده،  
 گاهی حقیقتی فراتاریخی، درون انسان و گاهی  
 نیز همان پسر خدای مسیحیان است. از این روی  
 به منظور اینکه نظر مولوی نسبت به مسیحیت را  
 به‌طور دقیق بدانیم، نه تنها لازم است که اشارات  
 صریح وی به عقاید و اعمال مسیحیان، بلکه  
 عبارات و اشعار مربوط به عیسی (ع) را نیز مورد  
 مذاقه قرار دهیم.

نوشتار حاضر دارای چهار بخش است. بخش  
 نخست به شناخت مولوی از فهمی که مسیحیان از  
 عیسی (ع) دارند و همچنین شناختی که مسلمانان  
 از عیسی (ع) دارند می‌پردازد. در بخش دوم



## مسیحیت از نگاه جلال‌الدین محمد بلخی

♦ لوید ریچن

♦ ترجمه دکتر طاهره حاج‌ابراهیمی

هستند که سماعشان همراه با مولوی خوانی است  
 و مرتباً به شهرهای بزرگ غرب سفر می‌کنند.<sup>۷</sup>  
 گاهی حتی جستجوی کاملاً اتفاقی نسبت به سنن  
 و فرهنگهای مختلف، منجر به کشف عقاید و  
 آرمانهای آنان می‌گردد. از این روی از سماع تا  
 شعر مولوی گامی کوتاه است.

سوم اینکه نیاز به تعالی و عبور از ظواهر امور  
 که مانع ظهور حقیقت می‌شود، پیامی است برجسته  
 در آثار مولوی. از سویی دیگر، بسیاری از غربیان،  
 در پی درمان از خودبیگانگی، ناهنجاری‌های  
 اجتماعی و خلاء روحی که دستاورد دوره پست  
 مدرن است، می‌باشند و در اشعار مولوی مجالی  
 می‌یابند که از قیود دست و پاگیری که فرهنگ  
 و محیطشان برای آنها فراهم نموده فراتر روند.  
 این نکته سوم یعنی نیاز انسان به عبور از ظواهر  
 امور و وصول به حقیقت ورای آنها، تم رایج آثار  
 مولوی است.

چه تدبیرای مسلمانان که من خود را نمی‌دانم  
 نه ترسانه یهودم من، نه گبرم نه مسلمانم  
 نه شرقیم نه غربیم نه بریم نه بحریم  
 نه از کان طبیعیم، نه از افلاک گردانم  
 نه از خاکم، نه از آبم، نه از بادم، نه از آتش  
 نه از عرشم، نه از فرشم، نه از کونم، نه از کانم  
 نه از هندم، نه از چینم، نه از بلغار و سقسیم<sup>۸</sup>

جلال‌الدین محمد بلخی که نزد ایرانیان  
 به مولانا مشهور است، اگر نگوییم بزرگترین،  
 دست‌کم یکی از بزرگترین شاعران فارسی‌زبان  
 مسلمان، محسوب می‌گردد. امروزه ترجمه  
 انگلیسی آثار این عارف قرن هفتم هجری/ سیزدهم  
 میلادی، رواج چشمگیری در دنیای غرب داشته  
 است. تا حدی که اشعار وی پرفروش‌ترین اشعار  
 در آمریکا است.<sup>۹</sup> با آن تصور گمراه‌کننده و غلطی  
 که در رسانه‌ها و افکار عمومی مردم اروپا و  
 آمریکا از اسلام وجود دارد، چنین گرایشی به  
 یک شاعر مسلمان حیرت‌آور است.<sup>۱۰</sup> چرا که پس  
 از فروپاشی کمونیزم، هشتاد درصد انگلیسی‌ها  
 بر این باور بودند که اسلام، بزرگترین خطر  
 برای غرب است.<sup>۱۱</sup> حال ببینیم چرا مولوی با چنین  
 اقبالی از سوی غربیان روبرو شده است.

نخست اینکه اسلام در بسیاری از مناطق اروپا  
 بیشترین رشد را داشته، و طبیعی است که مؤمنان  
 به آن به جستجوی ادبیات مربوط به این دین  
 که شاهکار عرفانی مولوی هم جزویشان است  
 بپردازند.

دوم اینکه دنیای غرب با اشعار مولوی از  
 طریق سماع پیروان طریقت مولویه که مولوی  
 را مؤسس فرقه خود می‌دانند، آشنا گردید.  
 اعضاء طریقت مولویه، درویشان چرخنده‌ای

محمد (ص) و عیسی (ع) مقایسه می‌شوند و همین مقایسه منجر به بخش سوم می‌گردد که بیشتر به نقد مولوی از مسیحیت می‌پردازد. سپس در بخش چهارم، ماهیت تجربه عرفانی و تکثرگرایی صوفیانه و گستره درک مسیحیان از توحید، مورد بررسی قرار می‌گیرد.

### ۱. عیسی (ع) در آثار مولوی

این بخش دارای دو قسم است. قسم نخست به شناخت مولوی نسبت به عیسی مسیحیان و دومین به عیسا در اسلام از نگاه مولوی می‌پردازد. در قسم دوم که خود دارای چهار قسم فرعی است، بر ابعاد مختلف عیسی که در اسلام مطرح است، متمرکز می‌شود.

در آثار مولوی به مطالبی درباره عیسی (ع) که مشابه آنها در اناجیل ذکر شده اما در قرآن نیست، زیاد بر نمی‌خوریم. شباهت زیادی است بین داستان عیسی (ع) در فیه‌مافیه آنجا که می‌گوید: «عیسی (ع) ندا کرد که فرزند سیه‌گوش را پناهست و جایست و فرزند مریم را نه پناه‌یست و نه جای و نه خانه است»<sup>۱۳</sup> با مشابه این مطلب در انجیل متی آیه بیستم از باب هشتم که می‌گوید: «روبهان را لانه و مرغان هوارا آشیانه‌هاست، لیکن پسر انسان را جای سر نهادن نیست». یا این بند مولوی که: «اگر کسی سیلی‌ای به گونه‌ات نواخت طرف دیگر را هم بی‌اور تا بزند»<sup>۱۴</sup> بسیار شبیه بند چهل و نهم از باب پنجم انجیل متی است. نکته دیگر اینکه مولوی مکرراً در اشعارش، خر<sup>۱۵</sup> را - نماد جسم انسان و عیسی (ع) - با عناوین روح خدای دم، کلمه و نسیم - را که معرف قوای برتر انسان مانند عقل و روح است بیان می‌کند. مولوی سوار بر خر شدن عیسی (ع) از سر تواضع و فروتنی را اینگونه تعبیر می‌کند:

بحر تواضع بر خری بنشست عیسی ای پدر  
ورنی سواری کی کند بر پشت خرباد صبا<sup>۱۶</sup>  
این بیت برای مسیحیان یادآور ورود عیسی (ع) به اورشلیم است.

مثالهایی دیگر در باب شناخت مولوی از داستانها و وقایع تاریخ مسیحی که صریحاً در قرآن ذکری از آنها نشده، زنده شدن العاذر<sup>۱۷</sup> و راه رفتن عیسی بر روی آب است.<sup>۱۸</sup> نظرگاه مولوی نسبت به مسیحیان، در اشعار وی مشهود است، اما باید توجه داشت که آبخشور دیدگاههای مولوی نسبت به مسیحیان، منابع اسلامی است. برای مثال هنگامی که مولوی بانگ می‌زند که «هان دامن مهرش بگیر»<sup>۱۹</sup> یا «دامش بگیر»<sup>۲۰</sup> مخاطب مسیحی ممکن است موضوع را با مشابه آن در اناجیل، که زنی ردای عیسی (ع) را لمس می‌کند تا شفایش دهد، مربوط بداند،<sup>۲۱</sup> اما بیشتر صوفیه از معنای برکت که از تماس با چیزهای مقدس<sup>۲۲</sup> حاصل می‌گردد، آگاهند. در حالی که

به نظر مولوی این مطلب، به لمس کردن پیراهن یوسف جان<sup>۲۳</sup> نیز اشاره دارد، و آشکارا برداشتی اسلامی است که از قرآن نشأت می‌گیرد (۱۲: ۹۳-۹۶). علاوه بر این، عبارت فوق، اصطلاحی فارسی به معنای «تحت الحمايه بودن»<sup>۲۴</sup> است.

به برداشت مسلمانان از عیسی (ع) باز می‌گردیم. عیسی (ع) در آثار مولوی بیشتر پیامبری مسلمان است تا پسر خدا و نجات‌دهنده مسیحیان. اما مولوی به صرف اینکه معجزات عیسی (ع) را چنان که در سنت اسلامی آمده، برشمارد خرسند نیست. بل روحی تازه به این داستانها می‌بخشد و به گونه‌ای زنده می‌سازد تا از آنها معانی نوین که راهنمای صوفیه باشد و انسان را به سوی خودشناسی و قرب به خدا رهنمون شود، مکشوف سازد. نظرگاه مولوی درباره عیسی (ع) به عنوان یک پیامبر مسلمان در چهار مقوله طبقه‌بندی می‌شود.

### مجال روح در کسب معرفت آنقدر زیاد است، که حتی فیلسوفان عقل‌گرای برجسته‌ای مانند ابن‌سینا و جالینوس کاملاً در این زمینه در تحیر می‌مانند

نخست اینکه مولوی از عیسی (ع) با عنوان روح‌الله یاد می‌کند. معجزات عیسی (ع) اغلب با این عنوان که از سوره مریم آیه ۱۷ گرفته شده، همراه است. آنجا که می‌فرماید: خدا در مریم دمید و مریم به عیسی (ع) باردار شد. پس عیسی (ع) هم همینگونه قادر است که روح حیات بر هر چیز بدمد، چنان که در سوره آل عمران آیات ۴۳ - ۴۹، آمده که عیسی از گل پرند می‌سازد و با دمیدن در آن (به اذن خدا) بدان جان می‌دهد. مولوی از این ایده برداشت معنوی می‌کند؛ و توضیح می‌دهد که پیر با پیروی از عمل مسیح، یعنی با بوسه زدن بر لبهای سالک طالبی که از نظر روحی مرده است، موجب زنده شدن او می‌گردد.<sup>۲۵</sup> جستجوی بی‌وقفه مولوی برای وصول به حقایق و رای ظواهر، و تبدیل کردن مس (وجود) به زر، موجب می‌شود که عیسی (ع) را روح خدای و دارای قدرتی حیات‌بخش و سمبل و الگوی آحاد انسانها بداند. البته به این نسبت در سوره سجده آیات ۷ - ۹ اشاره می‌گردد، آنجا که درباره آفرینش آدم از خاک و روح الهی سخن می‌گوید. پس میان آدم و عیسی (ع) هم نوعی شباهت است.<sup>۲۶</sup> آدم در زبان عربی به معنای انسان و نیز حقیقت ازلی انسان می‌باشد. بدین ترتیب اگر درجه‌ای از مشابهت بین آدم و عیسی وجود داشته باشد، باید بین عیسی و آحاد انسانها هم شباهت وجود داشته باشد. البته ربط

بین عیسی (ع) و انسان از بعد روحانی است، و مولوی لاهوت را که منشأ روح از آنجاست با ناسوت که جهان مادی است، در تقابل و تضاد می‌بیند.

عیسی چو تویی جانا ای دولت ترسایی  
لاهوت ازل را از ناسوت، تو بنمایی<sup>۲۷</sup>

مولوی روح را به عیسی (ع) و جسم را به مریم (س) تشبیه می‌کند؛ از نظر او آلام جسم (یعنی رنجهای جسمانی حاصل از مجاهدت‌های معنوی مانند روزه گرفتن یا نماز خواندن)، انسان را به هدف خلقت رهنمون می‌گردد، که همانا رؤیت خداست، اگر انسان عبادات (مانند ذکر جلی یا خفی)<sup>۲۸</sup> را انجام ندهد عیسی روح، مجال رشد و تعالی نمی‌یابد:

«تن، همچو مریمست و هر یکی عیسی، داریم، اگر ما را درد پیدا شود، عیسی ما بزاید و اگر درد نباشد عیسی هم از آن راه نهانی که آمد، باز باصل خود پیوندد، الا ما محروم مانیم و از او بی‌بهره.

جان از درون بفاقه و طبع از برون به برگ  
دیو از خودش بهیضه و جمشید<sup>۲۹</sup> ناشتا

اکنون بکن دوا که مسیح تو برزمیست  
چون شد مسیح بسوی فلک قوت شد دوا<sup>۳۰</sup>

عیسی (ع) یا روح، گذشته از برخورداری از قدرت زنده کردن، استعاره‌ای است برای عقلانیت و معرفت؛ و این موضوع، ظاهراً با نظر صوفیان، مبنی بر محدودیت عقل و بیکران بودن گستره عرفان، در تعارض<sup>۳۱</sup> است. در این رابطه در دفتر دوم مثنوی، آیات ۶۰ - ۱۸۵۸ آمده:

آن خر عیسی، مزاج دل گرفت  
در مقام عاقلان منزل گرفت

زانکه قالب، عقل بود و خر، ضعیف  
از سوار زفت گردد خر، نحیف

وز ضعیفی عقل تو ای خر بها  
این خر پژمرده گشته است ازدها

برعکس، مجال روح در کسب معرفت آنقدر زیاد است، که حتی فیلسوفان عقل‌گرای برجسته‌ای مانند ابن‌سینا و جالینوس کاملاً در این زمینه در تحیر می‌مانند. در دیوان شمس می‌گوید:

درون سینه چون عیسی نگاری بی‌پدر صورت  
که ماند چون خری در یخ ز فهمش بوعلی‌سینا<sup>۳۲</sup>

همچنین با اینکه جالینوس در دانش پزشکی مهارت فوق‌العاده‌ای دارد، در مقابل قدرت نفس مسیحا عاجز است:

صد هزاران طب جالینوس بود  
پیش عیسی و دمش افسوس بود<sup>۳۳</sup>

دسته دوم در این بخش مربوط است به نظرگاه مولوی نسبت به تفسیر و عروج عیسی (ع). قرآن در این باره می‌فرماید:

«و گفتار ایشان که ما کشتم عیسی را پسر

درباره عیسی (ع) که بسیار می‌خندد و یحیی (ع) که بسیار می‌گرید. یحیی (ع) از عیسی (ع) می‌پرسد که آیا از مکرهای دقیق، ایمن شده است که چنین می‌خندد؟ عیسی (ع) هم در عوض از او می‌پرسد که از لطف و رحمت خدا غافل شده است که می‌گرید؟ در این باره یکی از اولیاء خدا حیران است که کدام یک از این دو مقام بالاتری دارد. پاسخ خداوند در قالب حدیثی آمده: «کسی که درباره من بهتر گمان کند مقام بالاتری دارد، یعنی من همانم که در گمان بنده‌ام هستم»<sup>۳۱</sup> این مطلب در بحث نظرگاه صوفی درباره خیال، بیشتر تبیین می‌گردد. (پایین را بنگرید). خدا بنده آن خیال است که افراد از او دارند، پس بهتر آنکه بندگان، خیالهای خود را پاک کنند که جایگاه و مقام خداست.<sup>۳۲</sup>

از عیسی (ع) درباره خشم خدا که مهمترین و دشوارترین مسئله در دنیا و آخرت برای انسان است، پرسش می‌شود. عیسی (ع) ضمن اینکه خشم الهی را بغرنج‌ترین مسئله می‌داند بیان می‌کند که انسان با غلبه بر خشم و غضب خود می‌تواند از خشم و غضب الهی رهایی یابد.<sup>۳۳</sup> در مثنوی نیز رابطه عیسی (ع) با خشم خدا مطرح می‌گردد؛ آنجا که عیسی (ع) از دست نادانی به کوه پناه می‌جوید. از آنجا که عیسی (ع) قدرت انجام هر کاری را داشت، آن نادان نمی‌فهمید که علت گریختن وی چیست. پس پرسش کرد «از که می‌ترسی؟»<sup>۳۴</sup> (این ماجرا مربوط است به وسوسه عیسی (ع) در بیابان)،<sup>۳۵</sup> عیسی (ع) در حالی که همچنان سعی در گریختن از دست نادان دارد، توضیح می‌دهد که حماقت از وجوه خشم الهی است که رد و تکذیب به همراه دارد.

منظور مولوی از بیان این قصه متقاعد ساختن افراد معنوی و معقول به جستجوی نوع خودشان و دوری گزیدن از ابلهان است؛ چرا که ابلهان عقلی را که می‌تواند انسان را به خدا برساند به کار نمی‌گیرند. بحث مهر و غضب خدا نزد مولوی پیچیده است؛ چرا که معلوم نیست که آیا وی با مقایسه این دو صفت خدا در روایات مربوط به عیسی (ع) قصد تعلیم دارد یا نه. بنابر نظر آبریری درباره فیه‌ما فیه (در صورت صحت)، مولوی در چند جا رتبه عیسی (ع) را پایین‌تر از محمد (ص) بیان می‌کند. زیرا او معتقد است که این آیات فی‌البداهه از ذهن سرشار از افکار عرفانی شاعر می‌تراود و پیوسته تصورات گوناگون و غالباً زیبا و خلاق، از ضمیر ناخودآگاه وی می‌جوشد.<sup>۳۶</sup> ممکن است قصه‌هایی که ذکر می‌کند، واقعیت تاریخی نداشته باشد و از هر پیامبری برای بیان تعلیم و آموزه‌هایش نقلی کند.

## ۲. مقایسه محمد (ص) و عیسی (ع)

قرآن می‌فرماید میان پیامبران هیچ تمایزی نیست (۱۳۶:۲)، آنها انسانهایی کامل‌اند که

دست پر به خانه بازگردند.<sup>۳۷</sup> معجزه دیگری که قرآن درباره عیسی (ع) نقل می‌کند، سخن گفتن وی در گهواره است. داستان موعظه عیسی در معبد در سن دوازده سالگی شبیه‌ترین داستان به این آیات قرآنی است.<sup>۳۸</sup> مولوی با اقتباس از آیات ۳۰-۳۱ سوره مریم که می‌فرماید «قال انی عبدالله، آنانی الکتاب و جعلنی نبیا»، به معنای حقیقی کمال بشری که در شیخ صوفی متبلور شده می‌رسد؛ و برای پیر دو معنا مراد می‌کند و هر دو را به کار می‌گیرد. پیر به عنوان صفت به معنای سالخورده و به عنوان اسم به معنی شیخ صوفیه که فردی محترم و مقدس است.

شیخ که بود پیر یعنی موسبید

معنی این موبدان ای بی امید هست آن موی سیه هستی او

تا ز هستی‌اش نماند تای مو

چون که هستی‌اش نماند، پیر اوست

گر سیه مو باشد او یا خود، دوموست هست آن موی سیه وصف بشر

نیست آن موموی ریش و موی سر

عیسی اندر مهد بردارد تغییر

که جوان ناگشته ما شیخیم و پیر<sup>۳۹</sup>

مولوی حقیقت عروج عیسی (ع) را بیان می‌سازد، روح از طریق انجام اعمال دینی، زهد و تهذیب نفس، قادر است که از قیود جسمانی رها گردد و مانند عیسی (ع) حتی پیش از مرگ جسمانی بسوی آسمانها اوج گیرد

معجزه عیسی (ع) در رنگریزی موضوع دیگری است که مولوی در مثنوی ذکر می‌کند. عیسی (ع) جامه‌ای الوان در خمیره رنگ فرو می‌برد و همان جامه را یک رنگ و تمیز درمی‌آورد. (این داستان در انجیل اپوکریفایی فیلیپ اینگونه آمده که عیسی (ع) وارد رنگریزی شد و هفتاد و دو رنگ در خمیره ریخت.<sup>۴۰</sup> مقصود رومی از ذکر این داستان بیان وحدت و رای عقاید مختلف است.<sup>۴۱</sup>

چهارمین و آخرین مقوله، داستانی است که مولوی در فیه‌ما فیه درباره عیسی آورده و احتمالاً بیان ارتباط صفات رحمت و غضب خداست. صوفیان عصر مولوی مانند عزیز نسفی (م ح ۱۳۰۰ م) کرارا مفهوم عرفانی جمع اضداد را مطرح می‌کردند و انسان کامل را جامع جمیع صفات (الهی) می‌دانستند. صفاتی که هر کدام در زمان مناسب خودش به ظهور می‌رسند.<sup>۴۲</sup> این است حقیقت انسان کامل؛ و در اینجا مصداق انسان کامل عیسی (ع) است. مولوی نخست در خصوص رحمت الهی بحثی را مطرح می‌کند

مریم، آن رسول خدا، و نکشته اند او را، و بردار نکرده اند او را، لکن مانند صورت وی بر مردی افکندند و آن مرد را بر دار کردند، و اینان که در او مختلف شده اند، در کار عیسی خود به شک اند، ایشان را به آن هیچ دانش نیست، مگر بر پی پنداشت رفتن، او را نکشته اند بی گمانی بلکه خدای بر برد به سوی خود بر.<sup>۴۳</sup> مولوی به پیروی از سنت اسلامی مقام عیسی (ع) را در آسمان چهارم می‌داند.<sup>۴۴</sup> (بنابر نظر ناصر خسرو عارف اسماعیلی مذهب قرن یازدهم، عیسی (ع) به آسمان چهارم عروج کرد، چه در آنجا خورشید، قلب جهان، قرار دارد؛ و نور و گرما، منابع اصلی حیات، از آنجا متجلی می‌گردند. بدین گونه عیسی (ع) هم، حیات بخش مردگان و از اینرو منبع حیات است).<sup>۴۵</sup> مولوی حقیقت عروج عیسی (ع) را بیان می‌سازد، روح از طریق انجام اعمال دینی، زهد و تهذیب نفس، قادر است که از قیود جسمانی (که نماد آن خراست) رها گردد و مانند عیسی (ع) حتی پیش از مرگ جسمانی بسوی آسمانها اوج گیرد.

او یک چیزاند احوال آدمی. همچنان است که پر فرشته را آورده‌اند و بر دم خری بسته‌اند تا باشد که آن خر از پرتو و صحبت فرشته فرشته گردد، زیرا که ممکن است که او همرنگ فرشته گردد.

از خرد پر داشت عیسی، بر فلک پرید او

گر خورش را نیم پر بودی، نماندی در خری<sup>۴۶</sup> مولوی مرتباً تمثیل‌های عیسی (ع) و آسمان چهارم؛ و خر و آخور را به کار می‌برد. در این رابطه حکایتی نقل می‌کند از پادشاهی مستبد، که دستور توقیف خرها را برای کار اجباری صادر می‌کند و او را مقایسه می‌کند با پادشاه عادل که مورد توجه صاحبان خرهاست:

نیست شاه شهر ما بیهوده گیر

هست تمیزش، سمیع است و بصیر<sup>۴۷</sup>

آدمی باش و ز خرگیران مترس

خر نه‌ای ای عیسی دوران مترس

چرخ چارم هم ز نور تو پر است

حاش لله که مقامت آخور است

توز چرخ و اختران هم برتری

گرچه بهر مصلحت در آخوری

میر آخور دیگر و خر دیگرست

نه هر آنکه اندر آخور شد خر است.<sup>۴۸</sup>

مقوله سوم، مبحث معجزات عیسی (ع) است. مولوی به توصیف قدرت عیسی (ع) بر درمان و شفای افراد کر و کور،<sup>۴۹</sup> می‌پردازد، قدرتی که قرآن به دم مسیحایی تعبیر می‌کند. دمی که مردگان را حیات می‌بخشد (مانده: ۱۱۰). علاوه بر این مولوی از لنگ و افلیج و مغلس سخن می‌گوید، که هر روز صبح بر در حجره عیسی جمع می‌شدند تا معجزه‌های کند و شفا یابند و با

هر کدام مظهر اسمی (از خدا) هستند و در زمانی خاص آن را متجلی می‌سازند. مولوی در ابیاتی ناظر به این مطلب بیان می‌دارد که انسان کامل زمان او (مانند شمس تبریزی که از مرشدان وی بود) عیسای زمان<sup>۲۰</sup> و موسای زمان<sup>۲۱</sup> است. با این حال در سنت اسلامی، مقام محمد (ص) بالاتر از همه پیامبران است چرا که دینی که آورده دینی کامل است. او کاملترین انسان کامل است. هر چند قرآن می‌فرماید که محمد (ص) صرفاً یک انسان است و هیچ معجزه‌ای جز قرآن ندارد، آثار مولوی مملو از معجزاتیست که برفاوه مردم آن زمان جاری بوده است<sup>۲۲</sup> مانند شق القمر<sup>۲۳</sup> و رمی<sup>۲۴</sup> خدا دشمنان محمد (ص) را به دست ایشان. مولوی همچنین مقایسه صریح دیگری میان عیسی (ع) و محمد (ص) دارد، هنگامی که می‌گوید: خداوند به عیسی (ع) عزت بخشید. و پیش از محمد (ص) مبعوث ساخت، پس هر آن کس که به او خدمت کند خدمت خدا را کرده. از طرفی محمد (ص) نیز چنین مقامی در نزد خداوند دارد و خداوند «به دست محمد (ص) همه آنچه را که با دست عیسی (ع) ظاهر ساخته بود ظاهر ساخت و بلکه پیش از آن»<sup>۲۵</sup>. از سویی مولوی در چند جا رتبه عیسی (ع) را پایین‌تر از محمد (ص) بیان می‌کند. اما از سوی دیگر همه انبیا را ماهی دریای معنا (که حقیقتش عشق است) و محمد (ص) را مروارید این دریا می‌خراند. محمد (ص) منحصر بفرد و متمایز از بقیه زوج انبیایی است که در اشعار مولوی مطرح می‌شوند، مانند عیسی (ع) و موسی (ع)، یونس (ع) و یوسف (ع)<sup>۲۶</sup>.

مولوی همچنین عروج عیسی (ع) به فلک چهارم را در مقایسه با درنوردیدن محمد (ص) افلاک را و دیدار حضرت حق و سخن گفتن با او و سپس بازگشت به زمین به قصد ادامه نبوت، ناچیز می‌داند.<sup>۲۷</sup>

علاوه بر اینها، معراج محمد (ص) از نظر مولوی راه رفتن بر هوا بود، این درحالیست که عیسی (ص) تنها بر روی آب راه می‌رفت (و آب در طبقه بندی عناصر در قدیم و در مقایسه با هوا عنصری غلیظ‌تر است). در توصیف مرد تشنه‌ای که جریان آب، او را با خودش می‌برد می‌گوید:

همچو عیسی بر سرش گیرد فُرات  
کایمی از غرقه در آب حیات  
گوید احمد گر یقیئش افزون بُدی  
خود هوایش مَرکب و مأمون بُدی  
همچو من که بر هوا راکب شدم  
در شب معراج مُستَحْصِب شدم<sup>۲۸</sup>

از نظر مولوی وجود یک سوزن در نزد عیسی (ع) مانع از عروج بیشتر و موجب توقف وی در فلک چهارم می‌گردد، هر چند عیسی

از منظر وی زاهد و پارسا و تارک دنیا است و عزلت‌گزینی در غار یا کوه را ترجیح می‌دهد؛ اما سوزنی همراه دارد که نشانه فقدان توکل کامل وی به خدا و تعلق وی به حوائج زمینی است.<sup>۲۹</sup> ناگفته نماند که همه صوفیه سوزن عیسی (ع) را اینگونه منفی تفسیر نمی‌کنند. هجویری (م) ۴۶۹ ق / ۱۰۶۳ م) نقل می‌کند که عیسی (ع) به شیخی گفت نور ردایش او نور رحمت رحمانیه است. به عبارت دیگر، عیسی (ع) وصله‌هایی رابه ضرورت بر ردایش دوخته بود و خداوند هر رنج و المی که بر قلبش وارد می‌کرد به نور مبدل می‌ساخت.<sup>۳۰</sup> همچنین مولانا روایتی از قول علی (ع) (داماد و پسر عم محمد (ص)) نقل می‌کند که: به برکت خاتمت رسالت محمد (ع)، روحش از مرگ رهایی یافته و در این نقل قول بر برتری و تفوق مقام محمد (ص) نسبت به عیسی (ع) تأکید می‌کند؛ این مقام، مقامی است که نه دو هزار مادر و نه عیسی (ع) می‌توانستند بدان نائل شوند. گرچه عیسی مرد گانی مانند العاذر را زنده کرد اما آنها بار دیگر فانی شدند.<sup>۳۱</sup> در حقیقت محمد (ص) کلمه است و قادر است به درجات بسیار متعالی عروج کند. خداوند، پیش از زمان، حقیقت یا کلمه او را که جامع جمیع حقایق است خلق کرد، این حقیقت، همان نور محمدی است. همه انبیا، مراتبی از کمال محمدی را بهره برده‌اند، اما کمال آنان به حد کمال نخستین و آخرین پیامبر نیست.<sup>۳۲</sup>

**صوفی در نیل به اشراق، به وحدت وجود می‌رسد، وحدتی که همواره بوده است. کشف این حقیقت نکان‌دهنده، بهجت ژرفی در عارف ایجاد می‌کند**

شدت نور محمد هزار شاخ هزار گرفته هر دو جهان از کنار تا بکنار  
اگر حجاب بدرد محمد از یک شاخ  
هزار راهب و قسیس بر درد زُنار<sup>۳۳</sup>  
مسئله دریدن زنار (مسیحیان برای متمایز شدنشان از مسلمانان در ممالک اسلامی ملزم به بستن زنار می‌بودند) چند تفسیر دارد. یک معنا اینکه راهبان و کشیشان، اسلام آورده، زنار را کنار می‌نهادند. دومین معنا انتقاد از رهبانیت و تجرد مسیحی است.<sup>۳۴</sup> نکته آخر اینکه مولوی به خلوت‌گزینی و انزواطلبی عیسی (ع) خرده می‌گیرد؛ چرا که منشأ رهبانیت مسیحی همین خلوت‌گزینی عیسی (ع) است، از این روی بین خلوت‌گزینی عیسی (ع) و راهبری امت اسلامی توسط محمد (ص) به فرمان الهی، مقایسه‌ای می‌کند و سپس می‌گوید محمد (ص) نوح ثانی

(ع) است و غوث هر کشتی؛ پس جایز نیست که «مانند عیسی، روح‌الله تنهاروی کند»؛ بلکه باید انقطاع و خلوت آری را فروگذارند.<sup>۳۵</sup>

۳. انتقاد مولوی از مسیحیت  
هر چند که مولوی از خود عیسی (ع) انتقاد نمی‌کند، در بعضی اشعارش، مسیحیان را بی‌قدر و بی‌بها می‌سازد. برای مثال به غرض ورزی بعضی مسیحیان اشاره دارد، آنجا که از منافقان مذکور در سوره ۹: ۱۵۸ - ۱۵۹ که مسجدی در مدینه به عنوان مرکز تبلیغ ضد اسلام ساختند، سخن می‌گوید و چنین تعبیر می‌کند: «کی مسیحیان و یهودیان در جستجوی سعادت دین (راستین) بوده‌اند؟»<sup>۳۶</sup>

علاوه بر این، مولوی داستان مانده مذکور در قرآن را که حواریون از عیسی (ع) می‌خواهند تا از آسمان به عنوان معجزه‌ای نازل کند که ایمانشان قوی شود، نقل می‌کند<sup>۳۷</sup> خداوند بدانها هشدار می‌دهد که آنانی که به این معجزه ایمان نیاورند، تنبیه خواهند شد. بعضی از مسیحیان هنگام نزول مانده، ادب بگذاشتند و به سرعت طعام را قاپیدند، به رغم اینکه عیسی شفاعتشان کرده بود و تذکرشان داده بود که این مانده دائمی است.<sup>۳۸</sup> مولوی تأدیب خداوند، این قوم را که در سوره ۵: ۶۵ آمده اینگونه تفسیر می‌کند: «خداوند آنها را به بوزینه و خوک بدل ساخت».<sup>۳۹</sup> باری مولوی جدای از غرض ورزی مسیحیان، سه مورد دیگر از رفتار ایشان را به باد انتقاد می‌گیرد که شامل سوء فهم درباره ذات خدا، اعمال ناقص و نابسند و تحریف متون مقدس نازل شده از جانب خدا، می‌شود.

### ۱-۳. فهم مسیحیان از خدا

توحیدی که صریحاً در قرآن تأکید گردیده، با مفهوم تثلیث مسیحیان، آنگونه که در سوره ۵: ۷۳ توصیف شده و مولوی درک می‌کند در تعارض است. در عرفان اسلامی توحید به معنی توحید وجودی است (به طوری که بین وجود انسان و خدا دوئی نیست). انجذاب نیز در کار نیست، چرا که جذب بین دو چیز رخ می‌دهد. صوفی در نیل به اشراق، به وحدت وجود می‌رسد، وحدتی که همواره بوده است. کشف این حقیقت نکان‌دهنده، بهجت ژرفی در عارف ایجاد می‌کند. در نتیجه این بهجت و سرور، عرفایی مانند حلاج، راز وحدت را فاش می‌کنند؛ که این موضوع با اعتقاد مسلمانانی که بین خدا و انسان به لحاظ وجودشناختی شکاف عظیمی قائلند، در تقابل است. در ابیات زیر، مولوی به مسیحیان نسبت چند گانه‌پرستی می‌دهد، زیرا چند گانه‌پرستی می‌تواند به شکل تثلیث یا ثنویت ظاهر گردد (انتقاد مسلمانان به مسیحیان، ناظر به همین موضوع است که مسیحیان قائل به دو روح الهی و بشری در جسم ناسوتی عیسی هستند).

اقت او صفدراند و فحول  
مصلحت در دین ما جنگ و شکوه  
مصلحت در دین عیسی غار و کوه...  
گرگ اغلب آنگهی گیرا بود  
کز ره شیشک به خود تنها رود  
آنکه سنت با جماعت ترک کرد  
در چنین مسجع ز خون خویش خورد  
هست سنت ره، جماعت چون رفیق  
بی‌ره و بی‌یار افتی در مضیق<sup>۳۲</sup>  
در اسلام رهبانیت با تجرد که خود، نامطلوب  
است رابطه دارد. خلاصه اینکه، کتابت روی  
نمی‌دهد مگر با اتحاد جوهر و قلم، و بوریا  
وجود نخواهد داشت مگر از تنیده شدن نی‌ها.<sup>۳۳</sup>  
علاوه بر این، بنا بر نظر مولوی، رهبانیت مسئله  
شهووت را حل نمی‌کند؛ چرا که مواجهه انسان با  
شهووت است که منجر به مهار آن می‌گردد.  
برمکن پر را و دل برکن از او  
زانکه شرط این جهاد آمد عدو  
چون عدو نبود جهاد آمد محال  
شهووت نبود نباشد امتثال

صبر نبود چون نباشد قیل تو  
خصم چون نبود چه حاجت خیل تو  
هین مکن خود را خصمی رهبان مشو  
زانکه عفت هست شهوت را گرو  
بی‌هوا نهی از هوا ممکن نبود  
غازی بر مردگان نتوان نمود.<sup>۳۴</sup>  
همین پیام در فیه ما فیه آمده، آنجا که  
آزموهایی که در دین اجتماعی اسلام وجود  
دارد را با مسائل راهبان مسیحی که از اجتماع  
کناره گرفته اند مقایسه می‌کند:

«اکنون راه پیغامبر(ص) این است که می‌باید  
رنج کشیدن از دفع غیرت و حمیت و رنج انفاق  
و کسوت‌زن و صد هزار رنج بی‌حد چشیدن تا  
عالم محمدی روی نماید. راه عیسی (ع) مجاهده  
خلوت و شهوت نازاندن، راه محمد(ص) جور و  
غصه‌های زن و مردم کشیدن، چون راه محمدی  
نمی‌توانی رفتن، باری راه عیسی رو تا یکبارگی  
محروم نمایی.»<sup>۳۵</sup>  
شرک، موضوع دیگری است که مولوی به  
دیده تحقیر بدان می‌نگرد. وی می‌گوید:  
«کافران قانع به نقش انبیا  
که نگاریده است اندر دیرها»<sup>۳۶</sup>  
همچنین مولوی از شرب خمر که در شرع  
اسلام حرام است نیز بسیار سخن می‌گوید. شاید  
ممنوعیت شراب در اسلام نکته‌ای است که  
سبب می‌گردد که غالباً شاعران عارف ایرانی در  
اشعارشان از ساقی مستی که بدانها شراب تعارف  
می‌کند سخن گویند. در نتیجه، مستی، تم رایج  
در ادبیات صوفیه گردیده و مست لایعقل که  
قادر به کنترل اعمال خود نیست کراراً توصیف  
می‌گردد؛ در نتیجه شطحیاتی مانند «انالحق»

را کم‌ارزش تلقی می‌کند. (البته عقیده به تصلیب،  
برای مسیحیان، ضروری است، چه آنها به ازلی  
بودن گناه و کفاره شدن آن توسط تصلیب عیسی  
(ع) عقیده دارند. و در غیاب چنین باوری  
در نزد مسلمانان، عقیده به تصلیب نیز بی‌معنا  
خواهد بود) همچنین، مولوی حیران است که  
عروج عیسی (ع) به آسمان چهارم چه سودی  
برای کلیسا دارد؟ این در حالیست که به عقیده  
مولوی با ظهور شمس تبریزی، سنگ زیرین آسیا  
به حرکت درمی‌آید!<sup>۳۷</sup>

**مولوی با نقد صریح رهبانیت، به  
اهمیتی که نماز به لحاظ اجتماعی دارد  
به دقت می‌پردازد؛ که همانا عامل امر به  
معروف و نهی از منکر باشد. نماز موجب  
صبر نمازگزار در برابر رنجشهایی که  
بدو می‌رسد و همچنین سبب منفعت  
رساندن به دیگران است**

## ۲-۳. اعمال مسیحیان

مولوی علاوه بر آنچه گفته آمد، بر عملکرد  
مسیحیان نیز خرده می‌گیرد. رهبانیت از  
موارد مورد انتقاد مولوی است؛ مسئله‌ای که  
هم در قرآن (۵۷: ۲۷) و هم در احادیث به  
عنوان عملی غیرمجاز از سوی خداوند معرفی  
می‌گردد. استدلال مولوی بر عدم جواز رهبانیت  
از سوی خدا، اجتماعی بودن ذاتی دین است و  
اینکه جمعیت، موجب تقویت ایمان فرد معتقد  
می‌گردد. حتی خران نیز به رغم طبیعتشان، در  
جمعیت به وجد می‌آیند و جد و جهد می‌کنند؛  
در حالیکه در تنهایی، جاده در نظرشان طویل و  
کسل‌کننده می‌آید.<sup>۳۸</sup>

مولوی با نقد صریح رهبانیت، به اهمیتی که  
نماز به لحاظ اجتماعی دارد به دقت می‌پردازد؛  
که همانا عامل امر به معروف و نهی از منکر باشد.  
نماز موجب صبر نمازگزار در برابر رنجشهایی که  
بدو می‌رسد و همچنین سبب منفعت رساندن  
به دیگران است.<sup>۳۹</sup> سپس هشدار می‌دهد که  
شخصی که تنها آرزوی نان دارد خیر است و  
مصاحبت با او عین رهبانیت.<sup>۴۰</sup> در واقع رومی  
گوشه‌نشینی را به رهبانیت مربوط، و آن را در  
تقابل با جهاد می‌داند؛ جهادی که در شرایط  
خاصی اسلام، آن را توصیه می‌کند:  
گفت مرغش پس جهاد آنگه بود

کاین چنین رهن میان ره بود  
از برای حفظ و یاری و نبرد  
برره ناامن آید شیر مرد  
عزق مردی آنگهی پیدا شود  
که مسافر همره اعدا شود  
چون نبی سیف بوده‌ست آن رسول

بیجا نشود در وحدت، در عین فنا جا کن  
هر سر که دویی دارد در گردن ترسا کن<sup>۴۱</sup>  
گوهر معنی اوست، پرشده جان و دلم  
اوست اگر گفت نیست، ثالث و ثانی مرا<sup>۴۲</sup>  
موضوع قرب خدا یا «وحدت»، در ابیات ذیل  
توسط مولانا بیان می‌گردد، و در آن، مسیحیان  
برای عدم درک درونی بودن خدا در انسان، مورد  
انتقاد قرار می‌گیرند. از نظر وی نیازی به وجود  
کشیش برای وساطت میان انسان و خدا نیست.  
گرچه که خداوند درون هر فردی است، اما هیچ  
کس را بر او احاطه نیست. درونی بودن خدا  
خود عاملی است که می‌تواند ایجاد جذب کند؛  
به زبان دیگر، او را یاری می‌کند که این وحدت  
را کشف کند. با کشف این حقیقت، یکباره آب  
حیات از قلب صلب به بیرون می‌جوشد.

همچو ترسا که شمارد با کشش  
جرم یکساله زنا و غل و غش  
تا بیامزد کشش زو آن گناه  
عفو او را عفو داند از اله

نیست آگه آن کشش از جرم و داد  
لیک بس جادوست عشق و اعتقاد  
چون از این سو جذب من شد روان  
او کشش را می‌بیند در میان  
مغفرت می‌خواهد از جرم و خطا  
از پس آن پرده از لطف خدا  
چون ز سنگی چشمه‌ای جاری شود  
سنگ، اندر چشمه متواری شود  
کس نخواهد بعد از آن او را حجر  
زانک جاری شد از آن سنگ آن گهر<sup>۴۳</sup>  
باری انتقاد بنیادین مولوی به تثلیث همچنان  
باقی است. هدف از اظهاراتی که وی درباره  
کشیش می‌کند عطف توجه خواننده به نکته  
محوری تفکرش می‌باشد که همانا کشف وحدت  
با خدا از طریق عشق است. هرچند که مولوی  
ابیات فوق را درباره مسیحیان می‌سراید، اما از  
سوی دیگر از اینکه بدین وسیله عمل فقیهی را  
که اعمال انسانها را با شریعت صرف می‌سنجد و  
موشکافی می‌کند به باد انتقاد گیرد، ابایی ندارد  
و فقیه را مورد خطاب قرار می‌دهد که:

«به خاطر خدا علم عشق بیاموز؛ چه پس از  
مرگ حرام و حلال و واجب و مستحب به کار  
نمی‌آید!»<sup>۴۴</sup> این گفته مولوی که مسیحیان، عیسایی  
را به یاری می‌طلبند که نتوانست خویششان را  
از تصلیب نجات دهد، در واقع بیان سوءفهم  
مسیحیان درباره ذات خداست.

جهل ترسا بین امان انگیخته  
ز آن خداوندی که گشت آویخته  
چون به قول اوست مصلوب جهود  
پس مر او را اسن، کی تاند نمود<sup>۴۵</sup>  
این ابیات به خوبی بیان می‌کند که چگونه  
مولوی، پسر خدا دانستن مسیح توسط مسیحیان

منصور حلاج ظهور می‌کند.

ای ساقی جانان پر کن آن ساغر پیشین را  
آن راهزن دل را، آن راه بُر دین را  
زان می که ز دل خیزد با روح درآمیزد  
مخمور کند جوشش مر چشم خدا بین را  
آن باده انگوری مر امت عیسی را  
وین باده منصور می مر امت یاسین را  
خم‌هاست از آن باده خم‌هاست از این باده  
تا نشکنی آن خم را هرگز نچشی این را  
آن باده بجز یک دم دل را نکند بی‌غم  
هرگز نکشد غم را هرگز نکند کین را  
یک قطره از این ساغر کار تو کند چون زر  
جانم به فدا بادا این ساغر زرین را<sup>۳۱</sup>  
در اشعاری همچون ابیات ذیل، مولوی خود را  
ساقی می‌خواند و مرشد روحانی او شمس‌الدین  
تبریزی کاشف اسرار این شراب روحانی است.  
مست آنچ کند در می از می بود آن بر وی  
در آب نماید او، لیک اوست زبالی  
تبریز ز شمس‌الدین آخر قدمی زد، هین  
آن ساقی ترسا را یک نکته نغمایی؟<sup>۳۲</sup>  
تأثیرات مستی شراب معنوی که ذکر آن  
رفت، غالباً تداعی‌کننده اظهارات حلاج بوده  
است. شایان ذکر است که محققان مسلمان و  
غیرمسلمان دو رابطه مهم بین حلاج و مسیحیت  
یافته‌اند: نخست اینکه حلاج متهم به حلولی  
بودن بود و از نظر مسلمانان، مسیحیان به حلول  
روح الهی در جسم ناسوتی عیسی (ع) معتقدند.  
فهم اظهارات حلاج معضلی است، اما بنابر نظر  
ارنست (Ernst) عبارتی از حلاج مانند: «روح  
من با روح تو درآمیخته، چه در دور و چه در  
نزدیک، من توام و تو منی»، مورد انتقاد دوستان  
حلاج نیز قرار گرفته است. چرا که این جملات  
اشاره به نظریه شبه‌مسیحی حلول دارد.<sup>۳۳</sup> دومین  
دلیل ربط بین عیسی (ع) و حلاج مربوط است به  
این باور مسلمانان که عیسی (ع) به صلیب کشیده  
نشد، اما حلاج را به دار آویختند. مولوی اعتقاد  
مسیحی تصلیب عیسی (ع) را با آرمان صوفیانه  
کشتن نفسانیات که وجودشان موجب بُعد انسان  
از خدا می‌شود، مقایسه می‌کند.

آن گمان ترسا بَرَد مؤمن ندارد آن گمان

کو مسیح خویشتن را به چلیپا می‌کشد  
هر یکی عاشق چو منصورند خود را می‌کشد  
غیرعاشق وانما کی خویش عمدا می‌کشد<sup>۳۴</sup>  
گو اینکه زندگی بحث‌برانگیز حلاج که بر  
عقاید و اعمال صوفیانه مبتنی بود؛ و نیز توطئه‌های  
سیاسی دربار عباسیان علل بر دار کشیدن او بوده  
است، اما به طور کلی علل فرجام حلاج در هاله‌ای  
از ابهام قرار دارد.<sup>۳۵</sup> به نظر می‌رسد که خود  
حلاج به خوبی از پیامدهای اعمال و رفتارش  
و نیز شرایط زمانش آگاه بوده، به طوری که  
پیش‌بینی نمود: «مرگ من به دین صلیب خواهد

بود».<sup>۳۶</sup> از این روی محققان غربی مانند ماسینیون  
(Massignon) و ماسون (Mason)، «قربانی  
شدن و رنج محکومیت و مرگ مسیح گونه حلاج  
را برای ترکیه امت می‌دانند، همانگونه که درباره  
مرگ مسیح در مسیحیت مطرح است».<sup>۳۷</sup> همچنین  
مولوی در شطح «انا الحق» حلاج و فریاد «آن منم  
ختم»<sup>۳۸</sup> که در داستان عیسی مطرح است مشابهت  
می‌بیند.

هم حلاج و هم آن البسه، تعمید اسلامی  
شدند، تعمیدی که ذکرش در سوره آل‌عمران،  
آیه ۱۳۸ آمده است، که همانا اخذ صبغه الهی  
است که در نتیجه آن همه چیز، به فطرت اولیه‌اش  
باز می‌گردد.

### ۳-۳. تحریف کتاب مقدس

همواره تحریف کتاب مقدس از مهمترین  
مجادلات میان مسلمانان و مسیحیان بوده و  
هست. در سوره بقره آیه ۷۵، اهل کتاب متهم به  
دست بردن در مطالب کتاب مقدس، به منظور  
فروش آنها به بهای اندک می‌شوند. اما قرآن  
هیچ اشاره‌ای به حذف نام رسول اسلام (ص) از  
اناجیل نمی‌کند. مولوی در یکی از حکایات خود  
آورده که نام محمد (ص) در اناجیل ذکر شده،  
علاوه بر این در اناجیل حقیقی درباره دشمنان  
پیامبر و صوم و اکل ایشان پیش‌گویی شده است.  
این موضوع را گروهی از مسیحیان تمیز دادند:  
«بوسه دادندی بر آن نام شریف

رو نهادندی بر آن وصف لطیف»<sup>۳۹</sup>  
اما گروه دیگری از مسیحیان نام پیامبر اسلام  
را تحقیر کردند و طومارهای کزبیاں آنها، احکام  
و دینشان را تحریف کرد.<sup>۴۰</sup> گفته شده که این  
حکایت اشاره دارد به عقیده سستی مسلمانان در  
خصوص ذکر شدن نام محمد (ص) در آیات  
چهاردهم یا پانزدهم انجیل یوحنا.<sup>۴۱</sup> مسیحیان  
این فرد را Parakletos یا «تسلی بخش»  
می‌خوانند، در حالی که به اعتقاد مسلمانان، کلمه  
وحی شده از سوی خدا Periklutos است  
به معنای «ستوده شده»، همان گونه که محمد  
(ص) در زبان عربی «ستوده شده» است. حکایت  
مولوی در خصوص ظهور نام محمد (ص) در  
اناجیل، بخشی از توضیحی مفصل است از  
چگونگی رخ نمودن شکاف و اختلافات مابین  
مسیحیان.<sup>۴۲</sup> در این داستان، مولوی به توصیف  
نمایش مسخره شاه ظالم یهودی و وزیرش که از  
ادراک همسانی بین دین محمد (ص) و عیسی  
(ع) عاجز بود، می‌پردازد. آنها سعی بسیار در  
بدنام کردن مسیحیت به طرق مختلف نمودند  
و صدها هزار مسیحی را کشتند. در بخشی از  
قصه، وزیر، تظاهر به مسیحی بودن و داعیه  
پیام‌آوری مسیحیت راستین را می‌کند. هنگامی  
که مسیحیان این گرگ در لباس میش را به  
عنوان نانب عیسی (ع) پذیرفتند، به هر کدام از

رهبران جوامع دوازده‌گانه مسیحی طوماری داد  
که نسخه قدیمی اناجیل بود. محتوای هر کدام  
از این طومارها با یکدیگر متناقض بود. علاوه  
بر این، وزیر شخصاً هر کدام از دوازده رهبر  
را خلیفه خود کرد. سپس با خودکشی خود،  
مسیحیان را گرفتار اختلاف و آشوب کرد. چرا  
که هر چهار فرقه، طومارهای خود را درست  
می‌پنداشت و هر دوازده نفر داعیه خلیفه واقعی  
بودن داشت. مسلمانان پیش از مولوی با داستان  
وزیر مسیحیان آشنایی داشتند و وزیر را پولس  
می‌دانستند. (گفته شده است که این انطباق،  
احتمالاً از طرف متکلمان مسیحی طرفدار قدیس  
پطرس بوده است).<sup>۴۳</sup> یکی از پیامهای این داستان  
بیان این حقیقت است که مسیحیت حقیقی، وحی  
خداست؛ و تحریف متون مقدس به اختلاف و  
نزاع مابین فرقه‌های مختلف منجر می‌شود. (سوره  
۱۹: ۳۴-۶)، آنانی که نتوانستند از ظاهر دین به  
باطن و معنای آن برسند.

### ۴. مسیحیت و تکثرگرایی صوفیانه

جوهره پیام مولوی نیازمندی انسان به عبور از  
ظاهر به باطن است. وی در این رابطه از «هزاران  
جبرئیل اندر بشر» و «مسیحان نهان در جوف خر»  
و «هزاران کعبه پنهان در کنیس» سخن می‌گوید.<sup>۴۴</sup>  
اینکه همه ادیان، اعم از مسیحیت و اسلام دارای  
دو بُعد ظاهر و باطن‌اند، شالوده نگاه تکثرگرایانه  
مولوی و مبتنی بر معرفت‌شناسی عرفانی وی  
است (که تا حدودی متأثر از ابن‌سیناست)؛ علمی  
که انسان با حواس پنج‌گانه از جهان اطراف کسب  
می‌کند، در حافظه‌اش ذخیره می‌شود. قوه تخیل،  
آنها را به صور مجرّد و انتزاعی مبدل می‌سازد.  
همچنین تخیل در ادراک علمی که منشأ آن  
الهی است، نقش بسزایی ایفا می‌نماید.<sup>۴۵</sup> چنین  
علمی می‌تواند تجلی خدا باشد (که به عنوان نور  
در سوره ۲۴: ۳۵ توصیف شده است)؛ و این  
معرفت، به واسطه فرشتگانی که آنها را خداوند  
از نور آفریده به ظهور می‌رساند، انسان، قادر به  
ادراک نور خدا نیست، اما با قوه خیال می‌تواند  
ملائک و تجلی خداوند را ادراک کند؛ چرا که  
قوه خیال، به این نور، شکل و صورت می‌بخشد.  
بدین ترتیب قوه خیال، مخزن صوری است که  
انسان در طی زندگی دنیوی‌اش آنها را فعلیت  
بخشیده است، و صور تجلیات و ملائک، ضرورتاً  
بازتاب دهنده فرهنگ و تربیت او می‌باشند.  
مولوی برای توضیح این جریان در فیه‌ما‌بیه خیال  
انسان را با دالان خانه مقایسه می‌کند، بدین  
ترتیب که علم الهی در این دالان وارد می‌شود و  
در جهان متجلی می‌گردد.<sup>۴۶</sup> از آنجا که فرهنگ  
و تجربه هر فرد منحصر به خودش است، مولوی  
ظهور خدا در خیال را محدود و منحصر به  
یک صورت تنها نمی‌داند. چون روح، فراتر از  
صورت است، خدا به یک شکل ظاهر می‌گردد

می‌گردد، قائل است.<sup>۱۱۱</sup> این مراتب وجودی انسان، مطابق مراتب هفتگانه آسمان است. از نظر سمنانی، منزلگاه عیسی، آسمان ششم است، همان جایی که صوفیانی مانند حلاج منزل دارند. سمنانی از اشتباه مسیحیان در باب خدا دانستن عیسی (ع) و همچنین از حلاج و امتناع وی از عروج به آسمان ششم سخن می‌گوید. از نظرگاه وی تجربه انا الحق یا فنای در حق حلاج این تصور را در وی ایجاد کرد که واقعا انجذاب جسمانی در الوهیت حاصل شده است. برعکس، مسیحیان تصور می‌کنند انجذاب الوهیت در انسان صورت گرفته است. از نظر سمنانی، حقیقت آسمان ششم ظهور نفس یا به زبانی دیگر نفخه است که خداوند در انسان دمیده و حلاج و مسیحیان این موضوع را ادراک نکرده‌اند. در حالی که بالاترین مرتبه، مرتبه محمد (ص) است که در آن انسان حقیقت خویش را که از روح خدا نشأت گرفته ادراک می‌کند. به زبانی دیگر انسان در این مرتبه هم عین خدا و هم غیر اوست، تناقضی که در تعالیم اسلامی به تشبیه و تنزیه (و در مسیحیت به درون ذاتی و تعالی) تعبیر می‌گردد.

با این همه، موضع نجم‌الدین رازی و سمنانی قدرت مطلق خدا را محدود می‌سازد؛ در آیه ۲۴ از سوره نور، این گونه بیان گردیده: «بهدی الله لنوره من یشاء». صوفیه در تفسیر این سوره قائلند که فارغ از عمل فرد، نهایتا کشش و جذب از سوی خداوند است که سالک را به سمت خدا می‌کشاند. آنها در این رابطه حدیثی بدین مضمون نقل می‌کنند: «جذب‌ای از سوی خدا معادل همه کارهای جن و انس است.»<sup>۱۱۲</sup> مولوی نیز به این حدیث در حکایتی از لیلی و مجنون اشاره می‌کند. حکایتی که در آن لیلی نماد حق و مجنون نماد روح سالک طالب حق، و سومین که ناقه باشد نماد جسم سالک است. مجنون، عاشق خداست، در حالی که ناقه، تنها به کراهش می‌اندیشد. مجنون طالب عروج به سوی خداست و ناقه به دنبال کره خویش. چون مجنون دیگر مهارش نمی‌تواند کرد، خود را از پشت آن خلاص کرده به زیر می‌افتد و پایش می‌شکند. در این هنگامه است که بر مجنون روشن می‌گردد که حتی پس از مجاهدتهای بسیار نیز باید به خداوند توکل نمود «چرا که سفر عرفانی و عروج به سوی خدا سفری است فوق‌العاده که ورای مجاهدتهای جن و انس است.»<sup>۱۱۳</sup> مع‌الوصف مولوی در عباراتی اشاره می‌کند که در صورت رعایت اوامر و نواهی، احتمال جذب الهی بیشتر می‌شود.<sup>۱۱۴</sup> خداوند بر مسیحیان نیز اوامر و نواهی نازل کرده است. برای تحقق این امر، مسیحیان یا باید اوامر و نواهی پیشین را رعایت کنند و یا مسلمان شوند. به محض اینکه انسان به توحید خداوند برسد و در یک حال عرفانی، وحدت وجود را ادراک کند؛ حقیقتی

آفتی نبود برتر از ناشناخت  
 تو بر یارو ندانی عشق باخت  
 یار را اغیار پنداری همی  
 شاد بی را نام بنهادی غمی  
 این چنین نخلی که لطف یار ماست  
 چونکه ما دزدیم نخلش دارم است<sup>۱۱۵</sup>  
 ابیات فوق مملو از اشارات قرآنی است: «مخلص» اشاره به کنار گرفتن مریم از قوم، پیش از ظهور روح القدس می‌کند (۱۷:۱۹)؛ «اعوذ» فریاد مریم هنگام ظهور جبرئیل است (۱۸:۱۹)؛ «نخل» که در آیات ۲۳ تا ۲۵ سوره مریم نیز آمده، اشاره به هنگامی دارد که درد وضع حمل بر مریم غالب گردید و موجب شد که وی به نخلی پناه برد و بتواند بخورد و بیاشامد.  
 نکته جالب توجه اینکه مولوی در همین ابیات از یک «دار» سخن می‌گوید، به طوری که این پرسش به ذهن خطور می‌کند که آیا مولوی بین این درخت و مصلوب شدن بر آن رابطه‌ای می‌بیند؟ اگر انسان ادراک نکند که چرا خداوند در خیال تجلی می‌کند، بسان دزدی است که چیزی را که بدو تعلق ندارد، تصاحب کرده است. در این صورت، رحمت خدا، به خشم، یا نخل، به صلیب بدل می‌گردد.

مولوی رابطه «نخل» و «صلیب» را در داستان شاهزاده حیل‌گری که می‌خواهد تاج عیسی را بریابد توصیف می‌کند. اما شاهزاده مصلوب شد (به جای عیسی تاج‌دار شد).<sup>۱۱۶</sup>

به رغم ظاهر شمول‌گرایانه تفکر مولوی، نباید فراموش کرد که مولوی صورت اسلامی دین را بهتر از همه ادیان می‌داند

مولوی تنها صوفی سده‌های میانه نیست که درباره تجلی خدا در خیال سخن می‌گوید. بر پایه این گونه معرفت‌شناسی است که عارفان فارسی زبان مانند سهروردی (م ۵۸۷ ق / ۱۱۹۱م)<sup>۱۱۷</sup> و عزیز نسفی قائلند که حالات عرفانی غیرمسلمانان هم وجوهی از تجلیات حقیقت است. اما عرفایی هم بوده‌اند که ادعا می‌کردند که حالات عرفانی غیرمسلمانان ناقص و نارساست. مثلا نجم‌الدین رازی (م ۱۲۵۶م) معتقد است که هندوان، مسیحیان و فیلسوفان، حقیقت روح را تجربه کردند؛ «در حالی که مسلمانان، انوار و صفات وحدت را شهود نمودند.»<sup>۱۱۸</sup> علاء‌الدوله سمنانی، دیگر عارف فارسی‌زبان، نیز چنین موضعی را در آثارش اختیار می‌نماید و برای انسان، مراتب هفتگانه روحانی به معنای هفت مرتبه وجودی که با شهود روحانی رنگها از یکدیگر متمایز

و به محض اینکه بت می‌شود از بین می‌رود. در واقع صوفیان زمان مولوی مانند عزیزالدین نسفی ظهور خدا در اشکال و صور را به امواج دریا تشبیه می‌کنند؛ که این نظرگاه تأکیدی است بر قدرت خلاقه و بیکران و غیرقابل ادراک بودن خدا و تکثرگرایی صوفیانه.

بگیر دامن لطفش که ناگهان بگریزد  
 ولی مکش تو چو تیرش که از کمان بگریزد  
 چه نقش‌ها که بیازد چه حیل‌ها که بسازد  
 به نقش حاضر باشد، ز راه جان بگریزد  
 به آسمانش بجویی چو محض آب بناید  
 بر آب چونکه در آبی به آسمان بگریزد  
 زلامکانش بخوانی نشان دهد به مکانت  
 چون در مکانش بجویی به لامکان بگریزد<sup>۱۱۹</sup>  
 برای فهم تکثرگرایی از منظر مولوی، لازم است کمی بیشتر به قوه خیال بپردازیم. مولوی با بکارگیری موضوعاتی مربوط به مسیحیت، حوزه دید ما را نسبت به این موضوع وسیع‌تر می‌سازد. در اعلام بشارتی که در سوره نوزدهم قرآن ذکر شده، چند ویژگی مهم خیال روشن می‌گردد. بنابر سنت اسلامی روحی که در این سوره از آن سخن به میان آمده، جبرئیل است که به شکل انسان برای مریم (س) متمثل شده است. مولوی در بحث از اعلام بشارت می‌گوید جبرئیل به مریم (س) از طریق خیال ظاهر شد و این صور از قلمرو نامرئی خداوند نازل می‌شوند و نباید آنها را مغفول داشت و کم‌انگاشت؛ برخلاف پندارهایی که دنیوی‌اند و مربوط به امور فانی و گذرا می‌شوند.

مریما بنگر که نقش مشکلم  
 هم هلالم هم خیال اندر دلم  
 چون خیالی در دلت آمد نشست  
 هر کجا که می‌گریزی با تو است  
 جز خیالی عارضی باطلی  
 کاو بود چون صبح کاذب آفلی  
 من چو صبح صادقم از نور رب  
 که نگردد گرد روزم هیچ شب<sup>۱۲۰</sup>  
 خداوند خود را از طریق جبرئیل متجلی می‌سازد، و این تجلی در خیال صورت می‌گیرد؛ نه در حوزه حواس ظاهری.  
 جمله ادراکات بر خرهای لنگ  
 او سوار باد پیران چون خدنگ<sup>۱۲۱</sup>  
 چشم کودک همچو خر در آخور است  
 چشم عاقل در حساب آخر است<sup>۱۲۲</sup>  
 ابتدا مریم (س)، حقیقت این تجلی را ادراک نکرد و عریان و ترسان به خداوند پناه برد.<sup>۱۲۳</sup> جبرئیل، ناگزیر توضیح داد که ظاهر «خیال» مریم یک جوان، به زیبایی ماه شب چهارده است، حقیقت باطنی آن، تجلی صفات الهی است. پس ترس و به خدا پناه بردن بی‌مورد است.  
 آن پناهم من که مخلصهات بود  
 تو اعوذ آری و من خود آن اعوذ

The Triumphal Sun (London & the Hague: East-West Publications, 1980), p. 399.

9. A. Schimmel, forward in J. Renard, *All the Kings' Falcons* (Albany: SUNY Press, 1994), p. x-xi.

۱۰. عبدالرحمن جامی (متوفی ۱۴۹۲)، شاعر صوفی بزرگ و شارح آثار ابن عربی

11. Cited by A. Schimmel, *The Triumphal Sun*, p. 387.

12. *Ibid.*, p. 369.

13. *Fihl ma fihl*, trans. A. J. Arberry as *Discourses of Rumi*, (Richmond: Curzon reprint, 1993), p. 54.

نیز بنگرید به: فیه مایه، تصحیح فروزانفر، امیر کبیر، چاپ یازدهم، ۱۳۸۵. نتیجه اخلاقی این داستان مولوی این است که تحت فشار قرار گرفتن عیسی و از جایی بجایی رفتن وی، در واقع او را به خدا نزدیکتر می‌کند.

۱۴. مثنوی، ویراسته نیکلسون، (به کوشش خرمشاهی، تهران، پژوهش، ۱۳۸۴)، ۶ / ۹۳۰.

۱۵. خطاب خرم، هنوز هم در مناطقی مانند ایران و ترکیه اهانت و استهزاء محسوب می‌گردد و شاید به علت توصیفی است که از خرم در قرآن شده است. برای مثال «در سوره لقمان آیه ۱۹ می‌فرماید: «بدترین صداها صدای خران است»، و در سوره جمعه آیه ۵، آمده که «مثل کسانی که کتاب خدا را درگ نمی‌کنند مثل خری است که کتاب حمل می‌کند». مضمون این آیه در دفتر اول مثنوی شماره ۳۴۴۷ آمده است.

۱۶. دیوان شمس، ویراسته فروزانفر (تهران، انتشارات امیر کبیر، ۱۹۵۷)، ۱۹۶۶ - بیت ۳۵۸۳.

۱۷. مثنوی، ۵ / ۲۷۵ - ۲۷۶.

۱۸. مثنوی، ۱ / ۱۱۸۵ - ۵۷۱ / ۲ - ۵۷۲.

18. Cited by A. Schimmel, *Deciphering the Signs of God* (Albany: SUNY Press, 1994), p. 103.

۲۰. مثنوی، ۱ / ۲۴۲۴ - ۳۴۴.

۲۱. کتاب مقدس (انجمن کتب مقدسه، ۱۹۸۵) متی ۹: ۲۰؛ مرقس ۵: ۲۹؛ لوقا ۸: ۴۴.

22. See Schimmel, *Deciphering the Signs of God*, p. 103.

۲۳. مثنوی، ویراسته نیکلسون، ۶ / ۴۱۸.

24. See A. J. Arberry, *Mystical Poems of Rumi 2* (Chicago: Chicago University Press, 1991), p. 164.

۲۵. دیوان شمس، غزل ۱۸۸۸ / ۱۹۱۸۰.

۲۶. قرآن، سوره آل عمران آیه ۵۸.

۲۷. دیوان شمس، غزل ۳۶۱۷ / ۲۷۷۲۶.

۲۸. خواص ذکر در آثار بسیاری از عرفای مسلمان در قرآن وسطی بیان شده است. از جمله آنها نجم‌الدین کبری (م متوفی ۱۲۲۰ - ۱۲۲۱) است که یازده خاصیت برای ذکر برمی‌شمرد. ذکر دهمین فایده آن خالی از لطف نیست.

«فایده دهم آن است که تشبه به مریم است. علیها الصلوة و السلام، مادر عیسی علیه السلام بود که «انتم نذرتن للرحمن صوما فلن اکلم الیوم انسیا» [۳۶:۱۹]. و چون خاموشی بگزید حق تعالی، عیسی را به طفلی در سخن آورد که «انی عبدالله، آنانی الکتاب»، [۳۰:۱۹]. عجب نباشد که چون مرد راه از لغو گفتن خاموش شود، عیسی دل او در گفتن آید.»

نجم‌الدین کبری، السایر الحایر، به کوشش مسعود قاسمی، تهران، کتابفروشی زوار، ۱۳۶۱، ص ۲۴.

مولوی نیز با الهام گرفتن از آیات ۲۵ - ۳۰ سوره مریم، چنین می‌گوید:

گه جو عیسی جملگی گشتم زبان  
گه دل خاموش چون مریم شدم

دیوان شمس، ۱۶۶۱.

*Diwan - Ishams*, no 21030, translated by A. Schimmel in Y.Y. Haddad & wiz. Haddad (eds.), *Christian - Muslim Encounters*, (Gainesville: University of Florida Press, 1995), P. 154.

۲۹. جمشید پادشاه ایرانی پیش از اسلام که برای شدت علاقه‌اش به خوش گذرانی، مشهور است. وی بانی میخوارگی در ایران بوده است.

۳۰. فیه مایه، ص ۲۱.

۳۱. مثنوی، ۲ / ۱۸۵۸ - ۱۸۶۰.

۳۲. دیوان شمس، ۳۵۲۷۷.

۳۳. مثنوی، ۱ / ۵۲۸.

۳۴. مثنوی، ۶ / ۴۳۶۴ - ۴۳۷۰؛ بر اساس قرآن، سوره

نساء، آیات ۱۵۴ - ۱۵۹.

بی‌معنایی است. چرا که قرآن، از هبوط آدم و ماهیت گناه، تفسیری دارد که با آنچه در کتاب مقدس آمده کاملاً متفاوت است.<sup>۱۱</sup>

بعثت انبیا برای هدایت انسان به حقیقت فطرت او بوده است، پس برای درونی کردن آموزه‌های انبیا باید مجاهدت نمود. صرف پذیرش عیسی تاریخی به عنوان یک نبی، منتج به بهشت رفتن انسان نمی‌گردد. از نظر صوفیه، مسیحیان، در تجسد عیسی (ع) صورت وی را در عالم حس ادراک می‌کنند نه در عالم خیال.

حقیقت عیسی (ع) است که مولوی از آن به عنوان «روح‌خدا»، و «مسیح در جسم» یاد می‌کند یعنی همان بعد معنوی و روحانی انسان. چنین عیسایی نجات‌بخش است، چرا که قدرت هدایت جسم را داراست و منبع خلقتی است که باید در آینه‌ای انعکاس یابد. از این رو، لازم است «عیسی وجودت» را در قلمرو خیال شهود کنی. هر کس باید آینه باشد تا حقیقت در او تجلی یابد. همان گونه که نور، با عبور از شیشه‌های رنگی، رنگها و شکل‌های متفاوت به خود می‌گیرد. به قول هانری کرین، «انسان آینه حق است. جایگاه حضور حق، خیال یا آگاهی فرد مؤمن است. به بیان دقیقتر، خیالی که خداوند در آن متجلی گردد به انسان عطا شده است. زمان او به شکل زمان روحانی و انفسی می‌گذرد. تجسد، از سوی دیگر، وحدت شخصی است که در جسم حادث می‌شود.»<sup>۱۲</sup>

پس‌نوشته:  
\* این مقاله ترجمه‌ای است از:  
Lloyd Ridgeon, «Christianity as Portrayed by Jalal al-Din Rumi», *Islamic Interpretations of Christianity*, Curzon Press, 2001, pp.99-126.  
همه ارجاعات به اصل منتهای فارسی چاپ ایران از مترجم است.

1. See G. Ernst, *The Shambhala Guide to Sufism* (Boston & London: Shambhala, 1997), p. 170.

2. See F. R. van der Meulen, «American Perceptions of Islam», in J. Esposito (ed.), *Voices of Resurgent Islam*, (Oxford University Press, 1993), pp. 18-31. See also R. Fisk's article «US Media Mirror Distorts Middle East» in *The Independent*, 10.08.98, p. 14.

3. Cited by A. Ahmed, *Postmodernism and Islam* (London: Routledge, 1992), p. 37.

۴. در دسامبر ۱۹۹۴، در کلیسای جامع قدیس یوحناى خداوندگار، واقع در نیویورک، شاهد سماع درویشان چرخنده بودم.

۵. مسقین بناهر نظر نیکلسون، شهری است واقع در سرزمین خزران که قلمروشان از کریمه تا دریای کاسپین کشیده شده بود.

۶. در متن اصلی واژه «پنجاب» آمده بود که با مراجعه به دیوان شمس یافت نشد.

۷. رضوان نگاهیان بهشت است.

۸. دیوان شمس تبریز، ترجمه ر.ا. نیکلسون:  
*Rumi, Mystic and Poet* (London: George Allen and Unwin, 1950, p.177.)

دشواری ترجمه این شعر منجر شد به اینکه نیکلسون در اثرش بنام گزیده‌های دیوان شمس تبریز، صفحه ۱۲۵، ترجمه آزاد تری کند. از نظر فیمل این شعر را مولوی نسروده، زیرا در نسخه کلیات شمس، یافت نشده است، اما فحوای آن شبیه اشعار شاعران فارس و ترک پس از مولوی است. بنگرید به:

که از طریق حواس ادراک نمی‌شود، در این حال از همه صور عبور می‌کند و تنها اسلام ناب است که باقی می‌ماند.

بزیر سایه اقبال خفتنم

برو پنج حس را هم گشودی

بدان ره بی‌پر و بی‌یار و بی‌سر

بشرق و غرب شاید شد بزودی

در آن ره نیست خار اختیاری

نه ترسناکست آنجانه جهودی

برون از خطه چرخ کبودش

رهیده جان زکوری و کبودی

چه می‌گیری بر خندندگان رو

چه میبایی همانجا رو که بودی<sup>۱۳</sup>

حاصل سخن

این نوشتار به برداشت مولوی از عیسی (ع) و مسیحیت، و شرح و بیان این مطلب که تفسیر شمول‌گرایی مولوی از اسلام باید از نو مورد ارزیابی قرار گیرد، می‌پردازد. یقیناً در بسیاری از اشعار مولوی شمول‌گرایی را می‌توان مشاهده نمود. شعر زیر نمونه‌ای است که در آن مولوی در پی بیان این موضوع است که خداوند ممکن است بر پیروان هر دین و سنتی از طریق انسان کامل متجلی گردد.

گهی از روی خود داده خرد را عشق و بی‌صبری

گهی از چشم خود کرده سقیمانرا مسیحایی

گهی از زلف خود داده بمؤمن نقش حیل‌الله<sup>۱۴</sup>

ز بیچ جعد خود داده برترسایان چلیپایی<sup>۱۵</sup>

ابیات فوق بیان می‌کند که چگونه حقیقت به اشکال مختلف خود را ظاهر می‌سازد. موضوعی که شاید تم اصلی آثار مولوی باشد. وی در

جایی بانگ برمی‌آورد که:

تا نقش خیال دوست با ماست

ما را همه عمر، خود تماشااست<sup>۱۶</sup>

به رغم ظاهر شمول‌گرایانه تفکر مولوی، نباید فراموش کرد که مولوی صورت اسلامی دین را بهتر از همه ادیان می‌داند، چرا که ماهیت قابل فهم اسلام، به عنوان یک دین مشترک بر همه وجوه حیات انسان گسترده شده است.

از این جنبه مولوی یک مسلمان متشرع است و بر این باور است که خداوند با وحی دین اسلام به محمد (ص) دین را کامل کرد. در آیه ۳ سوره مائده نیز آمده است که: «الیوم اکملت لکم دینکم». از منظر مولوی همه امور این جهان دارای دو وجه ظاهر و باطن‌اند. عیسی (ع) نیز از این قاعده مستثنی نیست. صورت ظاهر عیسی (ع) که در قرآن آمده هم پیامبری است صاحب معجزات و کرامات و هم پیر روحانی که از حقایق زمان خود آگاه است. نجات‌بخشی چنین عیسایی تا آنجاست که انسانها را به احکام مقدسی که خداوند نازل فرموده فرامی‌خواند. سخن گفتن از نجات‌بخشی عیسا آنگونه که در مسیحیت مطرح است برای یک مسلمان سنتی متشرع چیز



91. See L. Massignon, *Hallaq: Mystic and Martyr*. Translated, edited and abridged by H. Mason (Princeton University Press, 1994), pp.204-6. For Hallaj's trial, see Ernst, *Words of Ecstasy in Sufism*, pp. 102-110.

92. Ernst, *Words of Ecstasy in Sufism*, p. 69.

93. H. Mason, *Hallaq* (Richmond: Curzon Press, 1995), p. 17.

۹۴. منشی، ۲ / ۱۳۴۷.

۹۵. منشی، ۱ / ۷۳۰.

۹۶. منشی، ۱ / ۷۲۷ - ۷۳۶.

97. J. Renard, *op.cit.*, p.145.

98. For a discussion on this narrative see H. Dabashi: *Rumi and the problems of Theodicy: Moral Imagination and Narrative Discourse in a Story of the Masnavi*, in Banani, Houanikslan and Sabagh (eds.), *Poetry and Mysticism in Islam*, (Cambridge University Press, 1994), pp. 112 - 135.

99. See Nicholson, *Mathnawi of Jalali's ddiin Rumi*: vol. I & II Commentary, pp. 34 - 46.

۱۰۰. منشی، ۶ / ۴۵۸۴ - ۴۵۸۷.

۱۰۱. بنابر عقیده صوفیان، آیه ۶۵ سوره کهف به این معرفت، یعنی علم لدنی اشاره دارد.

۱۰۲. فیه ما فیه، صص ۱۴۸ - ۱۴۹.

۱۰۳. دیوان شمس، ۴۰۰ / ۹۴۳۴.

۱۰۴. منشی، ۳ / ۳۷۷۶ - ۳۷۷۷.

۱۰۵. منشی، ۳ / ۳۷۷۱ - ۳۷۷۲.

۱۰۶. منشی، ۳ / ۳۷۴۱ - ۳۷۴۲.

۱۰۷. منشی، ۳ / ۳۷۰۴ - ۳۷۰۵.

۱۰۸. منشی، ۳ / ۳۷۸۰ - ۳۷۸۳.

۱۰۹. منشی، ۶ / ۴۳۶۷ - ۴۳۶۸.

روشن نیست که نظر مولوی این است که این شباهت در تصور یهودیان بوده یا نه. داستان شاهزاده یادآور آیه قرآن درباره تصلیب است. چرا که آیه ۱۵۷ سوره نساء دلالت دارد بر اینکه امر بر یهودیان مشتبه شد و تصور کردند که عیسی را به صلیب کشیدند. درحالی که در حقیقت کسی را که شبیه او بود به جای او به صلیب کشیدند.

110. See M. A. Razavi, *Suhrawardi and the School of Illumination* (Richmond: Curzon, 1997).

111. Najm al - Din Razi, *The Path of God's Bondemen From Origin to Return*, Trans. H. Algar (New York: Caravan Books, 1982), pp. 239, 289.

112. For Simnani see H. Corbin, *The Man of Light in Iranian Sufism*, trans. N. Pearson (New York: Omega Publications, 1994), pp. 121 - 44.

۱۱۳. این حدیث توسط بسیاری از عرفا، از جمله عین القضاة نقل شده است؛ نک: تمهیدات، ویراسته حقیف عسیران، تهران، ۱۳۳۳، ص ۴۷؛ نجم الدین رازی، همان، صص ۲۲۲؛ عزیز نسفی، مقصد اقصی، منتشر شده به همراه اشعة اللمعات جامی، ویراسته ربانی، تهران، ۱۹۷۳، ص ۲۲۶.

۱۱۴. منشی، ۴ / ۱۵۵۵ - ۱۵۵۶.

۱۱۵. منشی، ۶ / ۱۴۷۷ - ۱۴۸۰.

۱۱۶. دیوان شمس، ۳۸۴ / ۲۸۴۶.

۱۱۷. اشاره به آیه ۱۰۳ سوره آل عمران.

۱۱۸. دیوان شمس، ۲۴۹۸ / ۳۶۴۱۰ - ۳۶۴۱۱.

۱۱۹. دیوان شمس، ۳۶۴ / ۳۸۹۵. به نظر آربری این بیت از سنایی است.

Arberry, *Mystical Poems 1*, p. 176.

۱۲۰. بنابر آیه ۱۲۲ از سوره طه، آدم (ع) پس از گردن نهادن بر فریب شیطان، توبه کرد و سپس پروردگارش او را به رسالت برگزید و توبه اش را پذیرفت و هدایش کرد. در آیه بیست و هشتم از سوره بقره می فرماید خداوند به آدم فرمود تا بهشت را ترک کند اما «هر کس که از راهنمای من پیروی کند هرگز بیناک و اندوهگین نخواهد شد». علاوه بر این سوره بقره، آیه ۱۴۰ بیان می دارد که هر کس مسئول عمل خودش است و گناه هیچ نسلی به نسل بعدش منتقل نمی گردد.

121. H. Corbin, *Creative Imagination in the Sufism of Ibn Arabi*, trans. R. Manheim (Princeton University Press, 1968), p. 275.

۵۲. دیوان شمس، ۱۱۵۶ / ۱۲۲۷۴ / ۷۰۷ / ۷۹۳۴.

۵۴. دیوان شمس، ۲۲۲۰ / ۲۳۵۵۳.

۵۵. آ. جفری می گوید: «همان گونه که مسیحیان برای مسیح یک وجود ازلی قائلند، مسلمانان نیز محمد (ص) را دارای وجود ازلی می دانند. همانگونه که جبریل تولد عیسی را به مریم باکره بشارت می دهد، به امه مادر محمد (ص) نیز خیر بدینا آمدن ایشان را می دهد. همانگونه که نام عیسی پیش از تولدش تعیین شده بود، محمد (ص) نیز نامش معین بوده است، عیسی در کودکی در معبد بود، محمد (ص) در کعبه بود. محمد (ص) نیز مانند عیسی آزمونهای سختی را پشت سر نهاد. محمد را دوازده صحابه بود همانگونه که عیسی دوازده حواری داشت، عیسی به آسمان عروج کرد. محمد (ص) نیز تجرید معراج به آسمان داشت و مشابهت هایی نظیر اینها. See «Muhammad: Real and Unreal», in the *International Review of Missions*, Vol. Xviii, 1929, pp. 393.

۵۶. مسلمانان معتقدند که آیه نخست از سوره قمر به این معجزه اشاره دارد.

۵۷. بر اساس اعتقاد مسلمانان، آیه هفدهم از سوره انفال به این مطلب اشاره می کند. مولوی معجزات بسیاری از پیامبر اسلام ذکر می کند. فصل هشتم از کتاب ج. زینار و ابیبتید.

۵۸. فیه ما فیه، ص ۱۲۶.

۵۹. دیوان شمس، ۱۷۰۰ / ۱۷۸۰۵ - ۱۷۸۰۶.

۶۰. دیوان شمس، ۳۴۱ / ۳۸۵.

۶۱. منشی، ۶ / ۱۱۸۶ - ۱۱۸۸.

۶۲. دیوان شمس، ۲۵۵۰ / ۲۷۰۵۵.

See also Schimmel, *The Triumphal Sun*, pp. 436, 482 n. 56.

۶۳. هجویری، کشف المحجوب، ویراسته ژوکوفسکی، تهران، کتابخانه طهری، ۱۳۷۵، ص ۵۶.

۶۴. منشی، ۵ / ۲۷۴ - ۲۷۴ / ۴ / ۱۰۶۸ - ۱۰۶۸.

۶۵. منشی، ۴ / ۵۲۴ - ۵۲۹.

۶۶. دیوان شمس، ۱۱۳۷ / ۱۲۰۵۱ - ۱۲۰۵۲.

۶۷. درخصوص زنار، می توان بیت ذیل را ذکر کرد: هله عیسی قرآن صحبت رنچور گران از برای دو سه ترسایوی زنار مرو دیوان شمس، ۲۲۲۰ / ۳۳۵۵۴.

۶۸. منشی، ۴ / ۱۴۵۸ - ۱۴۶۰.

۶۹. منشی، ۱ / ۲۸۵۹.

۷۰. به قول پاریندر، روشن نیست که این قصه قرآن مطابق همان داستان اناجیل درباره اطعام پنج هزار نفر با همان شام آخر باشد.

See G. Parrinder, *Jesus in the Quran* (Oxford: One World, 1995), p.84;

این موضوع توسط مولوی در شمس ۱۷۳۹ ذکر شده است.

۷۱. منشی، ۱ / ۸۰ - ۸۰ / ۸۹ قرآن، سوره مائده، آیه ۶۵.

۷۲. منشی، ۵ / ۲۹۱ - ۲۹۲.

۷۳. دیوان شمس، ۱۸۷۶ / ۱۹۷۳۳.

۷۴. دیوان شمس، ۲۰۷ / ۳۳۱۵.

۷۵. منشی، ۵ / ۳۲۵۷ - ۳۲۸۴.

۷۶. دیوان شمس، ۲۷۰۵.

۷۷. منشی، ۲ / ۱۴۰۱.

۷۸. دیوان شمس، ۱۱۴ / ۱۲۸۳ - ۱۲۸۵.

۷۹. منشی، ۶ / ۵۱۴ - ۵۱۵.

۸۰. منشی، ۶ / ۴۸۰ - ۴۸۱.

۸۱. منشی، ۶ / ۴۸۵.

۸۲. منشی، ۶ / ۴۹۰ - ۵۰۲.

۸۳. منشی، ۶ / ۵۲۱ - ۵۲۳.

۸۴. منشی، ۵ / ۵۷۴ - ۵۷۸.

۸۵. فیه ما فیه، ص ۹۹.

۸۶. منشی، ۵ / ۳۵۹۹.

۸۷. دیوان شمس، ۸۱ / ۹۲۹ - ۹۳۳.

در دفتر پنجم بیت ۳۴۴۸ داستانی نقل می کند و در آن نوشیدنی مسیحیان را نور روحانی می خواند: اندر آن می ماید پنهانی است آنچه تا آنک اندر عبا سلطانی است

۸۸. دیوان شمس، ۳۱۱۷ / ۲۷۷۳۴ - ۲۷۷۳۵.

89. Cited in C. Ernst, *Words of Ecstasy in Sufism* (Albany: SUNY Press, 1995), p. 27.

۹۰. دیوان شمس، ۷۲۸ / ۲۶۴۲ - ۲۶۴۳.

ترجمه این آیات از تفسیر کشف الاسرار میدی (تهران، ۱۳۷۶، ج ۲، ص ۷۴۵) نقل شد / مترجم.

۳۵. منشی، ۱ / ۶۴۶.

در سنت اسلامی آمده که مقام عیسی (ع) در آسمان دوم است. ابن اسحاق حدیثی در این باره نقل می کند.

(See *The Life of Muhammad*, trans. A.Guillaume [Oxford University Press, 1955], p. 186).

36. See S.H. Nasr, *The Islamic Intellectual Tradition in Persia* (Richmond: Curzon Press, 1996), p.18.

فیلسوفان مسلمان فرعون وسطی قائل به وجود اجرام بزرگ آسمانی بودند و معتقد بودند که هفت تا از آنها، یعنی سیارات، در حرکت دائم اند و در افلاک مربوط خود می گردند: این افلاک مانند پوست پیاز یکدیگر را در میان گرفته اند و زمین در مرکز آنها قرار دارد.

See M. Fakhri, *A History of Islamic Philosophy* (London: Longman, 1983), P.2-171.

افلاطون و پلوتارک جهان را بسا موجود زنده می انگاشتند. پلوتارک معتقد بود که همچنانکه قلب به همه اندامها خون رسانی می کند، خورشید نیز وظیفه رساندن گرما و نور را به همه اجزاء جهان به عهده دارد.

See S. Sambursky, *The Physical World of the Greeks* 213 P. (1987, London: Routledge).

۳۷. فیه ما فیه، ص ۱۰۷. که بیٹی از سنایی (دیوان، ص ۴۹۷) نقل شده است.

۳۸. هوالتمیغ البصیره اشاره به سوره اسری آیه اول است.

۳۹. منشی، ۵ / ۲۵۴۷ - ۲۵۵۰.

۴۰. منشی، ۳ / ۲۵۸۵.

۴۱. منشی، ۳ / ۲۹۸ - ۳۰۷.

۴۲. G. Parrinder, *op.cit.*, p.79. پاریندر به لوقا، باب دوم، بند چهل و نهم اشاره دارد. ظاهراً در زمان مولوی، داستان سخن گفتن عیسی در کودکی، از قرآن اقتباس و مشهور شده است. مارکوپولو نقل می کند که این داستان را به گونه ای دیگر از بعضی از اهالی ساوه شنیده است. بدینگونه که از شهر سبا سه پادشاه با سه هدیه به سوی پیامبری در دیاری دور رهسپار گشتند. نخستین، طلا با خود داشت تا به پادشاهی زمینی تقدیم کند، دومین، بخور، تا شایسته خدا باشد و سومین، مَر، که هدیه ای مناسب برای طیب است. هنگام رسیدن به محل تولد کودک، سه پادشاه یک به یک وارد گشتند تا کودک را ببینند. اما هر بار کودک، به نظر هر کدام، همسن خودش به نظر آمد.

See *The Book of Ser Marco Polo, the Venetian*, pp.6-73.

۴۳. منشی، ۳ / ۱۷۹۴ - ۱۷۹۴.

44. *The Gospel of Philip*, trans. R. Wilson (London: A. R. Mowbray & Co., 1962), p. 39.

۴۵. دفتر نخست، ص ۵۰۰. ممکن است این قصه از اناجیل کودکی عربی (تاریخ نگارش آن را به سال ۴۰۰ میلادی تخمین زده اند، که جای تجدیدنظر در این باره وجود دارد)، نقل شده باشد.

See G. Parrinder, *Jesus in the Quran* (Oxford: One World 1995), pp.28-27.

این داستان ممکن است از این اناجیل به قصص الانبیا، اثر ثعلابی (متوفی ۱۰۳۶) انتقال یافته باشد. در این کتاب آمده که عیسی چند جامه از خمره درآورد که هر یک از آنها رنگی داشت. سنایی شاعر عارف ایرانی (متوفی به ۱۱۳۱) این داستان را با اندکی تفاوت بیان می کند. بدینصورت عیسی جامه های رنگی را در خمره انداخت و آنها را سفید یکدست بیرون آورد.

See J. Renard, *op.cit.*, p.187-8n.48.

46. See L. Ridgeon, «Aziz Nasafi (London: Curzon Press, pp. 171-78).

47. *Hadith*, see W. Graham, *Divine Word and Prophetic Word in Early Islam* (The Hague: Mouton, 1977), p.130.

۴۸. فیه ما فیه، صص ۶۰ - ۶۱؛ دیوان شمس، ۱۲۱۱.

۴۹. فیه ما فیه، ص ۲۳۹.

۵۰. منشی، ۳ / ۲۵۸۱.

51. James Roy King, «Jesus and Joseph in Rumi's Mathnawi», *The Muslim World*, 80:2 (April 1990), p. 84.

52. Arberry, *Discourses of Rumi*, p. 9.